

پاره‌های ایران شناسی

۱۵- منار جنبان‌ها

در ایران و انیران، چندین منارجنبان، وجود داشته است. از جمله:
 ۱- منارجنبان اصفهان واقع در بلوک ماریین در قریه‌ی «کارلادان» که آن را در دوره‌ی ایلخانیان در ۷۱۶ ق برای یکی از مشایخ شهر به نام «عمو عبدالله صیقانی» ساخته‌اند. منارجنبان اصفهان، مشتمل بر دو منار به ارتفاع هفده متر بود و هنگام تکان دادن یکی از آن‌ها، منار دیگر نیز تکان می‌خورد و من خود در جوانی بر بام یکی از آن‌ها برآمدم و تکان خوردن این مناره را دیدم.

۲- ابو عبدالله حاکم نیشابوری (وفات ۴۰۵ ق) در تاریخ نیشابور به ترجمه‌ی محمد بن حسین خلیفه‌ی نیشابوری از منارجنبان نیشابور چنین سخن گفته است:

«ابومسلم در جامع، منار ساخت... برادرزاده‌ی عبدالله طاهر... آن منار را منهدم ساخت و منار دیگر برافراخت... چون نوبت به عمرو لیث رسید، آن [منار] را نیست کرد و دیگری برداشت و نام و لقب خود بر آن بنگاشت. بعد از آن چون نوبت به خمار تکین رسید، مناری رفع کرد و صیبت آن دو منار، دفع کرد، چنانچه در دنیا ارفع از آن و اعجب و آراسته‌تر نبود و از فوق عالی بام جامع تا سرمنار نود و چهار ذراع بود... و به هندسه چنان ترتیب کرده بودند که چون باد آمد، فراخورد قوه‌ی باد آن منار حرکت کردی، اما نیفتادی و هیچ خشتی و جزیی از وی فاسد نشدی.» (تاریخ نیشابور، چاپ محمدرضا شفیعی کدکنی، ص ۲۱۸)

۳- منارجنبان سبزوار متعلق به مسجد یامنار واقع در خیابان بیهق آن شهر است. این مسجد نخست به سال ۲۶۶ ق در زمان خلافت معتمد عباسی و به‌هنگام امارت امیراحمد بن عبدالله خجستانی در خراسان بنا شده است. (تاریخ بیهق، چاپ احمد بهمنیار، صص ۴۹-۵۲)

منار اولیه‌ی مسجد سبزوار به سال ۴۲۰ ق به‌دست خواجه ابونعم احمد بن علی ساخته شد و بیست و چهار سال بعد، بر اثر زلزله‌ی عظیمی که در بیهق و قومس واقع شد، ویران گشت. بنابراین، مناره‌ی حاضر باید متعلق به اواخر قرن پنجم هجری باشد. «بتأیی که مناره را ساخته از ابتدا برآورد تا حجره، و بگریخت. تا یک سال باز نیامد و در مراجعت مناره را تمام کرد. سبب گریختن پرسیدند، گفت: برای آن بود تا در اتمام آن تعجیل نفرمایند و در این مدت یک‌سال، به نشیند تا خلل نیابد.» (تاریخ سبزوار، سیدعلینقی امین، ص ۹۶)

ابراهیم صهبا گوید:

به شهرهای دگر فخر اصفهان این است

که در زمین صفاهان منار می‌جنبید

ولی رقیب کنون گشته بهرشان پیدا

منار تازه که در سبزوار می‌جنبید
 ۴- ابن بطوطه از منارجنبان بصره یاد می‌کند و می‌نویسد که خود به سال ۷۲۵ هجری قمری با تنی چند بر پشت بام مسجد امام علی (ع) در بصره رفته بود. آن مسجد، هفت مناره‌ی کوچک داشت. در گوشه‌ی هر مناره چوب ضخیمی میخ کوب شده بود. یکی از آن مناره‌ها، جنبان بود و اشخاص دستگیره‌ی چوب آن مناره را می‌گرفتند و آن را تکان می‌دادند و بام به جنبش درمی‌آمد. ابن بطوطه، ادامه می‌دهد که:

«مردی که همراه من بود، دستگیره را گرفت و گفت: ترا به سر امیرالمومنین علی حرکت کن و آن را تکان داد. من دستگیره را گرفتم و گفتم: ترا به سر ابوبکر خلیفه‌ی رسول الله حرکت کن و چون آن را حرکت دادم، همه‌ی مناره به جنبش درآمد و اسباب تعجب حاضرین گردید.

چون مردم بصره مذهب سنت و جماعت دارند، این سخن من در آن شهر، خطری نمی‌توانست داشت. لیکن اگر کسی چنین سخنی را در نجف، کربلا، حله، بحرین، قم، کاشان، ساوه، آوه و طوس بر زبان راند، جان خود را در معرض هلاک انداخته است، زیرا اهالی شهرهای مزبور، شیعه‌مذهب و از غلات [کذا!!] می‌باشند.» (سفرنامه‌ی ابن بطوطه، ترجمه‌ی محمدعلی موحد، ج ۱، صص ۲۳۰-۲۳۱)

۵- ابوالقاسم کلیبی (جامع سفرنامه‌ی ابن بطوطه) می‌گوید که در شهر برشانه (از محال اسیلیه: سویل اسپانیا) نیز صومعه‌ی یکی از مساجد بزرگ آن شهر عیناً مثل صومعه بصره ارکان و مناره‌های جنبانی داشته است. (رحله ابن بطوطه، چاپ مصر، ج ۱، صص ۱۲۷-۱۲۸)

۱۶- مبدأ تقویم ایرانی

ضمن مطالعه، در یکی از نشریه‌های فارسی برون مرزی، ذیل مقاله‌ی به تاریخ نامانوسی برخوردیم که نوشته بودند: «۳۰ مهر ۲۷۰۶ مادی». مشاهده‌ی این رقم که البته «تاریخ» مسلم نیست، مرا واداشت که این «تبدیل» تقویم رسمی خودمان - آن هم بدون معادل سازی با گاه‌شماری‌های رایج و مانوس هجری یا میلادی - را نقد کنم.

یکی از ارکان هر نظام گاه‌شماری، تعیین سرآغاز و مبدأ تقویم است. در هیچ کجای جهان امروز، تعیین سرآغاز تقویم یک ملت وابسته به احساسات یک فرد یا یک گروه نیست، بلکه کل ملت در آن مشارکت و موافقت دارد. در ایران پیش از اسلام، مبدأ گاه‌شماری، سال به تخت نشستن شاهنشاه کشور بود و این گاه‌شماری با مرگ یک شاه خاتمه

می‌یافت و با تاج‌گذاری شاه بعد، آغاز می‌شد. معلوم است که چنین سرآغاز و سرانجامی، برای تمدن پایدار و ماندگار، بهترین نیست. به همین دلیل، قرن‌هاست که در غرب مسیحی (حتا در شوروی سابق)، تاریخ میلاد حضرت مسیح و در جهان اسلام، تاریخ هجرت حضرت محمد از مکه به مدینه، مبدأ تقویم رسمی قرار گرفته و طی قرون مقبولیت عام یافته است. این سابقه‌ی دراز در استفاده از گاه‌شماری رسمی و قانونی، ایجاد سنتی پایدار کرده است که نباید با میل و سلیقه‌ی یک یا چند تن از هم‌وطنان به مبدأ دیگری تبدیل شود. چرا که تاریخ و تقویم یک ملت، از جمله‌ی میراث‌های فرهنگی و متعلق به همه‌ی مردم - از آن میان حتا پدران و نیاکان ما در طول تاریخ - است و به فرض ضرورت گزینش مبدأ دیگری برای گاه‌شماری، هرگونه تعویض گاه‌شماری رسمی ملت، از جهت فرهنگی مستلزم مشروعیت نزد مردم به‌طور عام و از جهت حقوقی مستلزم تصویب قانون خاص است تا اعتبار و رسمیت پیدا کند.

فراموش نشود که همه‌ی آثار و موراث فرهنگی ما در هزار ساله‌ی اخیر، از سرایش شاهنامه‌ی فردوسی که شناسنامه‌ی جمعی ملت ماست گرفته تا شناسنامه‌های هفتاد میلیون باشندگان امروزی کشور، همه به تاریخ هجری مورخ است و از جمله اسناد مهم تاریخی قرن حاضر مانند قانون اساسی و متمم قانون اساسی سال ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ قمری مطابق ۱۲۸۵ شمسی. البته بعضی دانشمندان ایرانی، از جمله عبدالغفار نجم‌الملک در اواخر قاجاریان و سیدحسن تقی‌زاده در اوایل سلطنت پهلوی، بدون آن‌که تعویض مبدأ گاه‌شماری ایرانی را به مخیله‌ی خود راه دهند، با درایت و تدبیر مقدمات تبدیل تقویم ایران را از هجری قمری به هجری شمسی فراهم کردند و سرانجام در فروردین ۱۳۰۴ قانون لازم برای شمسی‌شدن گاه‌شماری ایران از تصویب مجلس شورای ملی گذشت. این تبدیل به دلیل فواید نظری و عملی‌اش مورد پذیرش کامل جامعه‌ی ایرانی قرار گرفت و این نظام گاه‌شماری پس از انقلاب ۱۳۵۷ هم محفوظ ماند و تا امروز ادامه دارد.

البته، تاریخچه‌ی تبدیل تقویم ایران - با حفظ مبدأ تاریخی هجرت نبوی - از قمری به شمسی به دوران سلطنت شاه‌عباس و گزارش حوادث عصر او به همت اسکندر منشی می‌رسد که سابقه‌ی آن در کتاب‌ها و مقاله‌های متعدد از آن جمله کتاب تاریخ تاریخ در ایران، تألیف دکتر رضا عبداللهی، مقاله‌ی «تقویم هجری شمسی» نوشته‌ی آقای محمدرضا صیاد و مقاله‌ی «نقش تقی‌زاده در تبدیل گاه‌شماری رسمی ایران از هجری قمری به هجری شمسی» نوشته‌ی آقای ناصر مجد اردکانی در مجله‌ی حافظ ذکر شده است.

تبدیل تقویم از قمری به شمسی با درایت و تدبیر متولیان فرهنگ و قانون‌گذاری ایران در ۱۳۰۴ شمسی به‌خوبی جا افتاد؛ اما تبدیل و تغییر تقویم از هجری شمسی به شاهنشاهی / هخامنشی (یعنی مبدأ قرار دادن تاریخ به سلطنت‌رسیدن کوروش کبیر) که در ۱۳۵۴ شمسی به تصویب مجلسین شورا و سنا هم رسید، مقبول ملت نیفتاد و از میان آحاد ملت هیچ‌کس به شهادت تاریخ در آن زمان در مقام دفاع از آن برنیامد هرچند همه قبول دارند که کوروش کبیر یکی از بزرگ‌ترین مفاخر ایران و بنیانگذار حقوق بشر در جهان است:

کسی که پایه‌گذار حقوق انسان بود

خجسته کوروش، شاه بزرگ ایران بود
رژیم سابق در سال ۱۳۵۰، در اوج اقتدار محمدرضاشاه پهلوی، دو هزار و پانصدمین سال تاج‌گذاری کوروش کبیر را به‌عنوان «جشن‌های ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی» با ولخرجی‌های گزاف، جشن گرفت و در پی آن، در تاریخ ۲۴ اسفند ۱۳۵۴ شمسی سال‌روز مفروض تولد رضاشاه پهلوی مجلسین شورای ملی و سنا قانونی را تصویب کردند که تاریخ تاج‌گذاری کوروش کبیر را مبدأ تقویم رسمی ایران قرار داد؛ یعنی مبدأ تقویم رسمی را از هجرت پیامبر اسلام به تاج‌گذاری کوروش تغییر داد. دست‌اندرکاران این تغییر مبدأ تقویم، از بابت تملق مضاعف با این‌که سال ۱۳۵۵ (پنج‌سال پس از جشن‌های ۲۵۰۰ ساله در ۱۳۵۰) باید سال ۲۵۰۵ شاهنشاهی می‌شد، سی و پنج سال سلطنت شخص محمدرضاشاه تا آن زمان (۱۳۲۰ تا ۱۳۵۵) را بر آن تاریخ محاسبه شده‌ی قبلی افزودند و بنابراین نخستین روز سال جدید (نوروز ۱۳۵۵ شمسی) را ۲۵۲۵ شاهنشاهی قلمداد کردند. این تغییر مبدأ تقویم، نزد اکثریت قریب به اتفاق ایرانیان، مشروعیت و مقبولیت نیافت. به‌همین سبب در آخرین ماه‌های سلطنت محمدرضاشاه - در زمان نخست‌وزیری مهندس شریف امامی - لغو شد.

۱۷- بشارة الشیعه

کتاب خطی به قطع نزدیک به جیبی، مورخ نهم صفر ۱۲۷۱ق، به کتابت محمدهادی نجم آبادی، نسخه‌ی بی‌ست از کتابی با عنوان بشارة الشیعه که بر بالای صفحه‌ی آغازین آن، یکی از تالیفات ملامحسن فیض کاشانی (وفات ۱۰۹۱) معرفی شده است. اما در دیباچه‌ی کتاب در سطر نهم همان صفحه‌ی اول کتاب آمده است که: «اما بعد، این کتابیست موسوم به بشارة الشیعه از مدقق الحقایق و محقق الدقایق محمداسماعیل المازندرانی.»

البته فیض کاشانی، کتابی با عنوان بشارة الشیعه به زبان عربی دارد که آن را در ۱۰۸۱ق تألیف کرده و در مجموعه‌ی تصانیف او - همراه منهاج النجات و خلاصة الاذکار - به سال ۱۳۱۱ق در تهران چاپ شده است. (الفریعه، ج ۳، ص ۱۱۶، ش ۲۹۲) این کتاب خطی فارسی با عنایت به زبان و محتویات آن از فیض کاشانی نیست و احتمال دارد که نسخه‌ی دیگر باشد از بشارة الشیعه (ساخته‌ی ۱۱۱۴ق) تألیف محمدهادی بن محمدهادی بن محمدصالح مازندرانی (وفات ۱۱۴۲ق) که علامه تهرانی، آن را پس از بشارة الشیعه‌ی فیض معرفی کرده است. (همان‌جا، ج ۳، ص ۱۱۶، ش ۳۹۴)

آن‌چه مسلم است اصل این کتاب عربی بوده و بعد ترجمه شده است، زیرا مکرر در صفحه‌های متعدّدش آمده است که: «مولف گوید» و بعد آمده است که: «مترجم گوید.» کتاب از جهت محتوایی، سخنان نادرست شرم‌آور دارد؛ از جمله در بخشی از آن آمده است:

«در کتاب بصائر الدرجات به سند صحیح از ابی عبدالله روایت کرده که آن حضرت فرمود که هیچ طفلی متولد نمی‌شود، مگر این‌که شیطانی در وقت متولد شدن او پیش می‌آید. پس اگر دانست که از شیعیان ما نخواهد شد، انگشت سبابه‌ی خود به مق‌ع‌د او می‌گذارد و او

۱۹- ابوالحسن صدیقی، پیکر تراش

استاد ابوالحسن صدیقی، پیکر تراش و تصویرگر بزرگ ایران (۱۲۷۶-۱۳۷۴) در محله‌ی عودلاجان تهران متولد شد. تحصیلات ابتدایی را از هفت سالگی در مدرسه‌ی اقدسیه که به همت ابراهیم شمسی معروف به سعیدالعلمای لاریجانی، به سبک جدید، تاسیس شده بود، گذراند. سپس در مدرسه‌ی «الیانس فرانسه» ثبت‌نام کرد و در آن‌جا، ضمن تحصیل در دوره‌ی متوسطه، به استعداد غریزی و فطری، بی‌مدد معلم و راهنما به تمرین نقاشی و طراحی پرداخت و بر اثر عشقی که به این هنرها یافت، تحصیلات خود را ناتمام گذاشت و نزد کمال الملک به مدرسه‌ی صنایع مستظرفه رفت. او هنوز نقاشی را به اتمام نرسانده، به خیال مجسمه‌سازی افتاد و در زمانی که مجسمه‌سازی هنوز در ایران جایگاهی نداشت، اولین مجسمه‌ی گچی را ساخت و به پایمردی استادش کمال الملک آن را نزد احمدشاه قاجار برد. شاه برای این جوان مستعد، مستمری قابل‌تعیین کرد و کمال الملک، سرپرستی «کارگاه تازه‌تاسیس مجسمه‌سازی» در مدرسه‌ی صنایع مستظرفه را به او سپرد. در ۱۳۰۷ که کمال الملک تهران را ترک کرد و در نیشابور، منزوی شد، صدیقی به اروپا رفت و چهار سال در پاریس زیر نظر آنژالبر استاد حجاری و مجسمه‌سازی مدرسه‌ی هنرهای زیبای پاریس به تکمیل تکنیک هنر مجسمه‌سازی و تمرین نقاشی رنگ روغنی پرداخت. او در ۱۳۱۱ به تهران بازگشت و ریاست مدرسه‌ی صنایع مستظرفه را برعهده گرفت. مدرسه‌ی مزبور پس از تاسیس دانشگاه تهران، به دانشکده‌ی هنرهای زیبا تبدیل شد و صدیقی، استاد حجاری و مجسمه‌سازی آن دانشکده شد و در ۱۳۴۰ به بازنشستگی رسید.

زنده‌یاد صدیقی در زمینه‌ی مجسمه‌سازی، اصول نوکلاسیسم را جایگزین طبیعت‌پرذازی، صرف کرد و در تجسیم شخصیت‌ها به نتایج تازه‌یی دست یافت.

مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو - ایران به سال ۱۳۷۳ به همت هادی سیف که از همراهان ما در برنامه‌ی «دانشوران» شبکه‌ی رادیویی فرهنگ‌اند، زندگی‌نامه و تصویر مجسمه‌ها، طرح‌ها و نقاشی‌های استاد صدیقی را چاپ کرده است. که نسخه‌یی از آن را دختر

استاد (نوبین دخت صدیقی) به نوه عموی خود فرامرز فرید (فرزند خانم ناهید صدیقی و تیمسار سرلشکر ناصر فرید) اهدا کرده است.

مجسمه‌های ساخته‌ی استاد صدیقی عبارتند از: سیاه‌نی‌زن (حاج مقبل)، نیم‌تنه‌ی دختر بچه، نیم‌تنه‌ی پیرمرد، نیم‌تنه‌ی حاج مقبل، نیم‌تنه‌ی زن جوان، نیم‌تنه‌ی برادر استاد، نیم‌تنه‌ی جوان (ابوالقاسم)، نیم‌تنه‌ی مفرغی نادرشاه افشار، نیم‌تنه‌ی خدمتکار خانه (ننه حسین)، تمام

م‌آبون می‌شود و این طفل در حین تولد به‌رو می‌آید. و اگر آن مولود اناث باشد، انگشت خود را به‌ف... او می‌گذارد و او زناکار می‌شود. پس در آن وقت که آن شیطان چنین می‌کند، آن طفل گریه‌ی شدیدی می‌کند در وقت بیرون آمدن از شکم مادر. مولف [ملاً محسن فیض؟ ملامحمداسماعیل مازندرانی؟] گوید که این حدیث غریب است و دلالت می‌کند بر این‌که شیعه مبتلا نمی‌شود به بلای ابنه، هم‌چنان که اهل س... به این ناخوشی مبتلا می‌باشند و این ناخوشی، شایع است در میان ایشان و از ع... به ایشان ارث رسیده، زیرا که مشهور است که او افلاحی بود و بعضی از علمای عامه گفته‌اند که لاینة‌داء ینفعه ماءالرجال و کان فی مولانا ع... یعنی... پس چون بعضی دیگر از علمای عامه‌ی متأخرین به قباحت این سخن برخوردند و او را تغییر دادند، گفتند که: ماءالرجال، ثبت. یعنی گیاهی‌ست. پس بعضی از فضلاء متأخرین ما در جواب این سخن نوشتند: آری گیاهی‌ست که می‌روید از آب که بیرون می‌آید از میانه‌ی صلب و ترائب.»

با چنین عقایدی، سقوط صفویه جای شگفتی نیست.

نسخه‌ی خطی دیگری از **بشارت‌الشیعه مورخ ۱۲۹۷** موجود است. تالیف یا کتابت محمدحسین شریف غروی (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی عمومی آیت‌الله گلپایگانی، ص ۱۲۰) که احتمال می‌رود تحریری دیگر از همان کتاب موصوف ما باشد.

۱۸- تحصن بهائیان در قونسول‌خانه‌ی روس

در ترجمه‌ی میرزا حسن طالقانی ملقب به ادیب‌العلماء شرح مسافرت او به اصفهان و آباد و شیراز از قلم خودش چنین استنساخ شده است که چون علمای اصفهان در مقام مخالفت با بهائیان برآمده بودند، «ناچار شب روسای بهائیه در محل جمع و مشاورت کردند که علاجی نیست مگر آن‌که این چند مظلوم به قونسول روس پناه داده شاید قدری جلوگیری شود. گفتند: باید از او استیذان نمود. چون با من سابقه‌ی آشنایی داشت، به او نوشتم: البته از این وقایع چند روز اطلاع یافته‌اید، هرگاه اذن می‌دهید این چند نفر که از مال و جان ایمن نیستند، پناه به قونسول‌خانه‌ی امپراطوری روس بیاورند و عرایض خود را به دولت متبوعه‌ی خود مخابره کنند. قبول کرد و اذن داد. حضرات به آن‌جا پناهنده شدند... و بالاخره در قونسول‌خانه هفتصد نفر مرد و زن جمع شده بود و چنان ترس و وحشتی بر ایشان مستولی بود که به هیچ وجه ممنوع نمی‌شدند و قونسول برای تامین حضرات با حکومت در مذاکره بود و طهران هم وزیرمختار با صدراعظم و وزرا گفت‌وگو می‌کرد... خلق... اطراف قونسول‌خانه را محاصره کردند که این‌ها دشمن مذهب هستند. این‌ها را به ما تسلیم کنید و آلا احترام قونسول‌خانه را نگاه نمی‌داریم... تا سه روز به‌همین نحو می‌گذشت... از طرف دولت به ظل‌السلطان تلگراف سخت شد که اگر تو نمی‌توانی تامین داد، دیگری به حکومت معین شود. آن‌وقت‌به قونسول جواب داد: من نمی‌توانم تامین بدهم، زیرا که دعوا و شورش ملی‌ست، باید آقا نجفی که رئیس ملت است تامین بدهد... آقا نجفی... نوشت: ما دیگر به این طایفه متعرض نیستیم... حکومت هم آن‌را مهر و امضاء نموده به قونسول سپردند.» (تذکره‌ی شعرای قرن اول بهائی، تالیف نعمت‌الله ذکاتی بیضائی، بی‌جا، «موسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۳ بدیع»، ج ۲، صص ۱۸-۲۲)

حیاب آسمانی فرامرز فرید
نوه عموی سید سعید غزالی
کتاب زندگینامه هنری
د. هنر آفرینی‌های ما
در مجرم را محترم
تقدیم می‌ارم
زین دست هنرمند
۱۳۷۵/۱/۶

رخ و سه رخ مادر استاد (شاجان)، نیم‌تنه‌ی پیرمرد، فرشته‌ی عدالت (کاخ دادگستری تهران)، نقش برجسته‌ی سه خوان از شاهنامه‌ی فردوسی، چهار نقش برجسته از قضاات ایران، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، مجسمه‌ی گچی فردوسی سوار بر سیم‌رخ، شیخ اجل سعدی، نادرشاه و سربازانش، نقش برجسته‌ی نیم‌رخ استاد کمال‌الملک غفاری، حکیم ابوعلی سینا، حکیم ابوالقاسم فردوسی، نیم‌رخ و تمام رخ ماکت گچی امیرکبیر، نیم‌تنه‌ی گچی حکیم ابوالقاسم فردوسی، مجسمه‌ی سواره‌ی یعقوب لیث صفاری (شهره به رستم)، نیم‌تنه‌ی خیام، حکیم عمر خیام.

۲۰- احمدعلی روحانی (انتظام)

شیخ احمدعلی روحانی معروف به انتظام‌الواعظین، متولد ۱۳۰۳ هجری قمری و درگذشته‌ی ۱۳۹۷ هجری قمری (= ۱۳۵۶ ش) از شاعران و واعظان سبزوار بود. پدرش، حاج شیخ علی‌اکبر هراتی متخلص به شیخ، متوفای ۱۳۳۵ هـ.ق. نیز شاعر و واعظی معتبر بود که دیوان اشعارش در ۱۳۲۵ق / ۱۲۸۶ ش در مشهد چاپ شده است. شرح احوال و نمونه‌ی اشعار این پسر و پدر در کتاب‌های تاریخ سبزوار نوشته‌ی زنده‌یاد استاد سیدعلینقی امین و تذکره‌ی سخنوران بیهق تالیف حسن مروچی چاپ شده است. وی در انقلاب مشروطیت، بیست و یک ساله و از شاگردان، و طرفداران نیای من امین‌الشریعه بود و برای او اشعاری ساخته بود (ر.ک. انتظام روحانی، با نظم و نثری خالی از تاثیر مشروطیت، ماهنامه‌ی حافظ، ش ۳۲، صص ۶۲-۶۳) این شعر دست‌نویس چاپ نشده را که احمدعلی روحانی در ۱۳۴۲

تذکره‌ی سخنوران بیهق
تذکره‌ی سخنوران بیهق
تذکره‌ی سخنوران بیهق
تذکره‌ی سخنوران بیهق
تذکره‌ی سخنوران بیهق
تذکره‌ی سخنوران بیهق
تذکره‌ی سخنوران بیهق
تذکره‌ی سخنوران بیهق
تذکره‌ی سخنوران بیهق
تذکره‌ی سخنوران بیهق

بر بردار دل روحانی باشعار طلمت
نراشم عوض لطف تو از عهد به‌جام

شعری از ۴۵ سال پیش به خط احمدعلی روحانی (انتظام)

شمسی برای من ساخته است برای ارائه‌ی نمونه‌ی خط و ربط این شاعر و واعظ سبزواری چاپ می‌کنیم:

سیدحسن بر سر کویم تو بیا و گذری کن
تا نگاهی کنمته زنگ غم از دل بزدایم
اگر آبی تو به سویم، به سر راه تو جان را
من به کف گیرم و قربان قلموت بنمایم
لب گشایی به سخن گاه نمک ریزد و گه شهید
برون آورده دو ضد را ز یکی لعل خدایم
گشتمی دور جهان را که ببینم و ندیدم
مثلت ای سرو روان تا که من او را بستایم
یک دم ای یار نشد از نظرم محو شوی تو
تو چه کردی که هوادار تو در صبح و مسایم
بربودی دل روحانی به اشعار ملیحت
نتوانم عوض لطف تو از عهده برآیم

۲۱- مظهري، یکی از مجاهدان مشروطیت

سیدمحمدعلی مظهري سبزواری (۱۲۶۴-۱۳۴۵) یکی از اعضای حزب دموکرات - به رهبری حیدرخان عمواوغلی از رهبران انقلابی مشروطیت - در حوزه‌ی حزبی سبزوار و از یاران و طرفداران نیای من امین‌الشریعه در سال‌های آغازین مشروطیت بود. امین‌الشریعه را محمدعلی شاه در استبداد صغیر از خراسان به استرآباد (گرگان) تبعید کرد، اما سیدمحمدعلی مظهري و دیگر دوستانش مسلح شدند و در جنگ‌های محلی از مشروطیت دفاع کردند.

زنده‌یاد استاد سیدعلینقی امین در تاریخ سبزوار در حق او نوشته است: «سیدمحمدعلی مظهري فرزند سیدرضا سبزواری، متولد سال ۱۲۶۴ خورشیدی در سبزوار، چندی مشغول کسب بود و بعد اشتغال به تحصیل علوم دینی پیدا کرد... در حدیث و تاریخ نیز اطلاعاتی دارد. دفتر اشعارش... «حدیقه‌المحقر» به سال ۱۳۴۲ چاپ شده...» (تاریخ سبزوار، تهران، دایرة‌المعارف ایران‌شناسی، ۱۳۸۱، صص ۵۱۴-۵۱۵) با این حساب، مظهري در انقلاب مشروطیت، جوانی بیست و یک ساله بوده است. هنگامی که من در ۱۳۴۳ به سن شانزده سالگی مشغول چاپ دفتر اشعارم بود، مظهري اشعار متعددی برای من ساخت و از من خواست که آنها را در «دیباچه»ی دفتر شعر خودم چاپ کنم. البته من، چنین کاری نکردم و کتاب ترانه‌ی فرشتگان خود را در آذر ۱۳۴۳ بدون چنین منایحی چاپ کردم. اکنون به رسم یادگاری، پس از گذشت ۴۳ سال، عین دست‌خط آن مجاهد پیر را که شامل یکی از اشعار اوست، در این جا چاپ می‌کنم. خاک بر او خوش باد.

«جوان عارف و عارف‌نژاد، پور امینسی

حسن سمی و حسن سیرتی و در تمینی

اسی امکا مظهري

جوان عارف‌نژاد پور امینسی حسن سمی و حسن سیرتی و در تمینی
بسی بی‌شراف و بی‌عفتار است در دهان که نسل زاده‌ی طبعه دال با سیرتی
بیارگار در ره با چرخ دمان طبعه نژاد مظهري

بس این شرافت عظمی‌تر است در دو جهان
که نسل زاده‌ی طه و آل‌یاسینی
به یادگاری در دیباجه‌ی [دیوان] خودتان طبع شود. مظهری»

۲۲- ایل گرایلی سبزوار

ایل گرایلی، منسوب‌اند به «گرای» از نسل طغایمور - پسر جوجی - از اعقاب چنگیزخان مغول؛ «گرای»، اسم خاص است و «لی» یا «لو» پسوند انتساب، چنان‌که در نام‌های شاملو و حسن‌لی دیده می‌شود. در صفحه‌ی ۴۳۸ **یادنامه‌ی استاد سیدعلینقی امین** که در ۱۳۸۰ به همت احمد نیکوهمت دژتهران منتشر شده است، یک عکس دسته‌جمعی قدیمی متعلق به یکصد و هفت سال قبل (= ۱۳۱۸ق برابر ۱۹۰۰ میلادی)، چاپ شده است که دکتر قاسم غنی را در سن ده‌سالگی با عبا و عمامه همراه تعدادی از اقوام ملاری و دوستان و آشنایان طائفه‌ی مادرش نشان می‌دهد. در ردیف سوم آن عکس، بین میرزا محمود فروغی دوغ‌آبادی محولاتی و عزیزالله‌خان خضرای (دایی دکتر قاسم غنی)، مرد میان‌سال موقری دیده می‌شود به نام «میرزا بزرگ مستوفی گرایلی سبزواری». به قرار مندرجات جلد اول کتاب **مصایح هدایت**، میرزابزرگ مذکور در ۱۳۴۵ق در مشهد متولد شده است و پدرش میرزا ابوالقاسم مستوفی (وفات ۱۳۲۳ق) از ایل گرایلی سبزوار بوده است.

۲۳- غزل بی نقطه

خطبه‌ی بی نقطه به امام علی (ع) منسوب است که البته عربی‌ست و علی‌الظاهر متعلق به متأخران. به فارسی نیز، متونی داریم به نظم و نثر که تمام متن مشتمل بر کلمه‌های بی نقطه است. از آن میان، غزل بی نقطه‌ی زیر شاید از قدیمی‌ترین‌ها باشد:

که کرد؟ کار کرم مردوار در عالم؟

که کرد اساس مکارم ممهد و محکم؟

عماذ عالم و عامل سواد ساعد ملک

اساس طارم اسلام، سرور عالم

ملوک علو و عطارد علوم و مهر عطا

سماک رمح و اسد حمله و هلال علم

کلام او همه سحر حلال در هر حال

مراد او همه اعطاء مال و اصل حکم

محمد اسم و علی عدل کامکار که او

ملوک وار درآورد رسم عدل و کرم

دل مطهر او هم‌دم کمال علوم

در مکرم او مورد صلاح امم

رسوم و عاده او کرد حکم اعدا رد

سموم حمله‌ی او کرد کام اعدا کم

مدام طالع مسعود کرده او حاصل

همه رسوم مکارم همه علو همم

۲۴- ناصر دولت‌آبادی

ناصر دولت‌آبادی، فرزند نصرت‌الله در ۱۲۹۹ در اصفهان به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و سیکل اول متوسطه را در اصفهان گذراند. در

۱۳۱۵ برای گذراندن سیکل دوم متوسطه به تهران آمد و دیپلم خود را در رشته‌ی ادبی در دبیرستان سن لویی تهران به پایان برد. در ۱۳۱۹ به دانشگاه راه یافت و در ۱۳۲۲ پس از اتمام تحصیل در دوره‌ی لیسانس حقوق قضایی، به استخدام وزارت دادگستری درآمد.

اولین سمت قضایی او دادیاری دادرسی شهرستان اصفهان و آخرین سمت وی ریاست شعبه‌ی دیوان عالی کشور بود. وی سرانجام در ۱۳۶۱ بازنشسته شد.

وی از ۱۳۴۲ به تدریس حقوق تجارت در دوره‌ی کارآموزی قضایی و از ۱۳۵۲ به تدریس آیین دادرسی مدنی در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه ملی (شهید بهشتی بعدی) پرداخت.

آثار او عبارتند از: ۱- **آرمان مادر** (مجموعه‌ی شعر)، چاپ ۱۳۱۸؛ ۲- **ویرایش کتاب حیات یحیی** (زندگی‌نامه و خاطرات میرزا یحیی دولت‌آبادی) در چهار مجلد؛ ۳- **مجموعه‌ی آرای قضایی حقوقی**؛ ۴- مقاله‌های مختلف حقوقی. نمونه‌ی شعر او:

مادر مگو، کز رفتنت زاری زیادت می‌کنم

من گریه بر سوگ تو و مرگ محبت می‌کنم

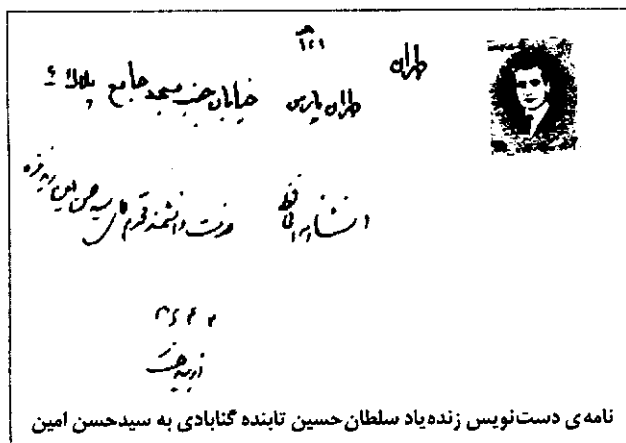
دستم گرفت آن مهربان، از کودکی تا این زمان

او رفت و من در این جهان، احساس غربت می‌کنم

۲۵- نامه‌ی از سلطان حسین تابنده گنابادی

مرا با زنده‌یاد استاد حاج سلطان حسین تابنده ملقب به «رضاعلی‌شاه»، قطب دانشمند درویش گنابادی - و دیگر بزرگان علم و عرفان در ایران و جهان - مکاتبه و مراوده بود. نامه‌ی حاضر، متعلق به سی و نه سال پیش است، یعنی دقیقاً مورخ سوم شعبان ۱۳۹۰ قمری‌ست و ما اینک وارد سال ۱۴۲۹ قمری شده‌ایم.

این نامه‌ی دست‌نویس، به قول قدما قولاً و قائللاً قابل اعتناست، یعنی هم مشتمل بر آگاهی‌های علمی و عرفانی در زمینه‌ی اعتقادات اهل معرفت و صوفیان شیعه‌مذهب است و هم نمونه‌ی خط و ربط یکی از چهره‌های برجسته‌ی عرفانی، فرهنگی و اجتماعی ایران است. چون این نامه در جایی چاپ نشده است، در این جا برای اول بار چاپ می‌شود. پشت پاکت: هو ۱۲۱ - طهران - طهران پارس - خیابان جنب مسجد جامع - پلاک ۶ - ان‌شاءالله الحافظ خدمت دانشمند محترم آقای سیدحسین امین زید عزه: ۸۶۴۲ - از بیدخت



تحصیل به تهران آمد و از دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران به اخذ لیسانس و سپس دکترای حقوق قضایی موفق شد. وی در ۱۳۱۶ وارد خدمت قضایی شد. نخست نه سال در شیراز و سپس چند سال در کرمانشاه و سرانجام متجاوز از سی سال در تهران به قضاوت پرداخت. وی سرانجام به سمت دادستان تهران و بعد از آن به سمت مستشار دیوان عالی کشور به خدمت موفق بود و در همین سمت بازنشسته گردید.

شادروان دکتر صدارت، یکی از شاعران توانا و زبده‌ی کشور بود و در شعر «نسیم» تخلص می‌کرد. آخرین شعر او در آرمرداد ۱۳۸۶ در صفحه‌ی ۳۰ ماهنامه‌ی حافظ شماره‌ی ۴۳ چاپ شد. مجموعه‌ی اشعارش نخست در ۱۳۲۰ در کتابی با عنوان ترانه‌های نسیم در شیراز و سپس در ۱۳۵۷ با عنوان سپیده و سرانجام در ۱۳۷۱ به همت عبدالرفیع حقیقت (رفیع) به خط حسن سخاوت باعنوان دیوان نسیم در تهران منتشر گردید. نمونه‌ی شعر این قاضی عالی مقام و شاعر و ادیب و توانا، غزل زیر است:

پیک سعادت

اگرچه جان به لب آمد ز دست دوست مرا
به دوستی که هنوز آرزوی اوست مرا
خیال اوست اگر در سرم هوایی هست
وصال اوست اگر در دل آرزوست مرا
ببین در آینه آن روی دلستان، آن گاه
تو خود بگو که به دل حسرت از چه روست مرا
تو تا به روی حریفان چو جام خنده زدی
ز غم چو شیشه‌ی می گریه در گلوست مرا
اگرچه پیش تو لب بسته‌ام به حکم ادب
ولی ز هر سر مو با تو گفت و گوست مرا
مگر تو یاد ز من کرده‌ی که کوی به کوی
به مزده پیک سعادت به جست و جوست مرا
تو هم به شیشه‌ی ناموس و ننگ سنگ زنی
اگر بنوشی از آن می که در سبوست مرا
ملولم از گل و مشتاق خار دامنگیر
وفا ز هر که بود، به ز رنگ و بوست مرا
شگفت نیست گر از روی گل شدم بیزار
ز بس که خون به دل از مردم دوروست مرا
چه سود از آن که به گلزار می‌روم چو «نسیم»
چو بخت ره ننماید به کوی دوست مرا

مفروضه
روزگار بهر کردگار
سازد در وقت در وقت کار
و با این ولایت سرور
مادر کتب و ادب و علم
از هر درگی به ولایت
از سر و عقیده عرفا
علم اسلام شایسته است
که با فایده و آراسته
مردان در ولایت تکلیف
در برابر رسین طلال نظر داشته
مظهر ملکات و ذات
مسترس علی محمد یازده
ز زین زینت در کدورت
و حقیقت ولایت
سعدرات و روایت
مردان در ولایت
که خطبه‌ی الهی
که در معرفت حضرت امیر
محمد یازده
روزگار بهر کردگار
سازد در وقت در وقت کار

نامه‌ی زنده‌نام سلطان حسین تابنده گنابادی به سیدحسن امین مورخ سوم شعبان ۱۳۹۰ (= سی و نه سال پیش)

متن نامه: «هو ۱۲۱: ۳ شعبان ۹۰ [۱۳۹۰ قمری] عرض می‌شود: مرقومه‌ی سرکار، واصل گردید. سلامتی و مزید عزت و موفقیت سرکار را از خداوند خواستارم.

در باب «ولایت»، مشروحاً در کتب جد امجد مرحوم آقای سلطان‌علی‌شاه شهید - قدس سره - از جمله در کتاب ولایت‌نامه ذکر شده و عقیده‌ی عرفا که پیرو مکتب مقدس ائمه‌ی اثنی‌عشر علیهم‌السلام می‌باشند، همان است که در آن‌جا مذکور می‌باشد که هم معتقد به وجود «ولایت تکوینی» در موجودات و هم لزوم «ولایت تکلیفی» در بشر برای رسین به کمال منظور، می‌باشند: و مظهر کلی آن هم ذات مقدس علی علیه‌السلام و یازده فرزند بزرگوار اوست. و حقیقت ولایت، در همه‌ی ذرات موجودات نفوذ دارد. اختیار همه با اوست و «خطبه‌ی بیان» که در بعض کتب از حضرت امیر علیه‌السلام که مظهر تام می‌باشد، روایت شده، مؤید آن است.

خدمت آقای والد [زنده‌یاد سیدعلینقی امین] سلام عرض دارم. والسلام. اقل: سلطان حسین تابنده»

نکته: «خطبه‌ی بیان» منقول در بحرالمعارف تالیف ملاعبدالصمد همدانی و غیره در مجامیع شیعه از جمله در بحارالانوار تالیف محمدباقر مجلسی نیامده است.

۲۶- دکتر علی صدارت (نسیم)

دکتر سیدعلی صدارت متخلص به نسیم که در بهمن ماه ۱۳۸۶ در سن یکصد سالگی در تهران بدرود زندگی گفت، در سال ۱۲۸۶ در اردکان یزد در خاندانی اصیل و شریف متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در اردکان و تحصیلات متوسطه را در اصفهان به پایان برد. سپس برای ادامه‌ی



دکتر علی صدارت (نسیم)، قاضی و شاعر، ولادت: اردکان، ۱۲۸۶- وفات: تهران، ۱۳۸۶